

قرن شانزدهم

در فصل گذشته دنباله بحث ما به سبک «هنرنو» رسید، هنری که «فیلیپ دو پتری» نظری‌دان و تدوین‌کننده آن بود و «کیومدوماشو» مجری‌فانال و هنرمند آن. گفتیم که «ماشو» که در پایان عمر بهیئت کشیشان درآمد، عمری به‌عنوان جوی گذرانده بود. وی در جوانی به‌منشیگری «ژان دولو کزامبورگ» پادشاه «بوهم» که مردی سفروست و حادثه‌جو بود، منصوب شده و در خدمت وی با کثافت عالم مفر کرده بود. در طی همین سفرها وی موفق شده بود که معلومات شعری و موسیقی خود را تکمیل نماید. به‌لاوه با فنون جنکی نیز آشنائی بیاید و در بهر طرفه مردی دنیا دیده، جسور و هنرمند بار آید و طبع بلند پرواز و جسور «ماشو» و برای در هنر موسیقی نیز به نوپردازیهای جسورانه‌ای سوق داد. وی بعدها به خدمت شاهزاده دیگری درآمد و در دربار هم او بود که هنروی لطیف بیشتری یافت و معلومات هنری وی تا حدی که در آن دوره ممکن می‌شود تکمیل گشت. «کیومدوماشو» در تاریخ موسیقی ناشی بسیار مهم و قابل ملاحظه دارد. و پرا پیشقدم و موسس حقیقی نوپسندگی قطعات مذهبی موسوم



به «مس» (Messe) باید شمرد که از انواع مهم موسیقی کلاسیک است و پیش از او از لحاظ موسیقی قدر و اهمیت و استقلال نداشت قطعات مختلفی که در ساختمان «مس» بکار میرود از قبیل «سانکوس» «کلوریسا» و «آنیوس» که مربوط به تون مذهبی است پیش از «ماشو» هیچ‌گونه ارتباطی با یکدیگر نداشتند. «ماشو»

قطعات متفاوت و متنوع مزبور را همچون اجزای مختلفی که برای ساختمان يك اثر هنری واحد بكار میروند بكار بست، برای آن مقررات و قواعدی از لحاظ موسیقی وضع نمود ناجائی که «مس» بصورت یکی از اشکال «کلاسیک» موسیقی علمی همچون «سونات» و «سنفنی» درآمد. پس از وی آهنگسازان بزرگی چون «بالتزینا»، «باخ»، «موزارت»، «بتهوون»، «لیست» و «گونو»، همه از «مس» های وی سرمشق گرفتند و میتوان گفت که از همین راه دهنر نو جنبه ای بین المللی یافت. آنانکه به «مس» در «سی» کوچک باخ آشنائی دارند و عظمت و ارزش آنرا درمی یابند میتوانند با اهمیت تاریخی و هنری «کیومر دوماشو» بهتر پی ببرند.

نباید فراموش کرد که از لحاظ موسیقی کشور فرانسه تا اواخر قرون وسطی در اروپا قادر مطلق بود. از طرف دیگر این نکته را نیز بخاطر یاد سپرد که تاریخ موسیقی هرگز از تاریخ عمومی جدا نبوده است ... در دوره ای که مکتب موسیقی کلیسای «تردام» پاریس باوج رواج خود رسیده



بود آهنگسازان همه کشورها و منجمله انگلستان بدانها روی میآوردند تا زیر نظر استادان فرانسوی بتکدیل معلومات خود بپردازند. مقارن همین احوال بود که «نورمان» ها که ساکنین یکی از ایالات فرانسه بودند انگلستان را بتسخیر خود درآوردند و این خود برواج و نفوذ موسیقی فرانسه در آن کشور بسی افزود. ولی در طی قرن پانزدهم ورق بر میگرد و در دوره سلطنت شارل ششم انگلیسیها قسمتی از خاک فرانسه را بتصرف خود در میآوردند. موسیقیدانان انگلیسی کما فی السابق به مکتب «تردام» پاریس روی میآوردند ولی میتوان گفت که در این دوره آنان بیش از آنکه اصول موسیقی فرانسه را بیاموزند، اصول موسیقی انگلیسی را در آنجا نفوذ و رواج میدادند. در همین اوان، بسیاری از موسیقیدانان فرانسوی برای آنکه از تأثیر نامطلوب موسیقی انگلیس مصون بمانند از پاریس دوری میجویند و بشهرستانها روی میآوردند و بخصوص بنقاط شمالی فرانسه و قسمتی از بلژیک و هلند مهاجرت مینمایند و در همین مناطق است که بدین ترتیب مکتب مشهور «فرانکو فلامان» (فرانسوی و بلژیکی) بوجود میآید. مهم ترین موسیقی دانان مشهور این مکتب «ژوسکن ده بره» (Josquin des Prés) میباشد. محل تولد وی دقیقاً معلوم نیست و از همینرو پنج شهر از شهرهای مناطق «فرانکو فلامان» تاکنون بر سر آن بحث و جدال دارند و هر کدام افتخار پروانیدن و پرا بخود نسبت میدهد...

بهر حال، تاریخ موسیقی بدین ترتیب اندک اندک باستانه دوره ای نزدیک

میشود که «رنسانس» دستاویز -

خوانده اند. اصطلاح دستاویز در

موسیقی غیر عادلانه و اغراق آمیز

مینماید زیرا برای قبول آن باید

پناچار موسیقی پیش از آنرا هنری

مرده و بالا اقل مریض شمرده...

در صورتیکه شاید در کمتر دوره ای

از تاریخ، موسیقی آنچنان زنده

و پر جنب و جوش و حیات بخش

بوده است. بخصوص هنگامیکه

از نزدیک اصطلاح «رنسانس»



را تجزیه مینماییم و وجه تشبیه آنرا مورد مطالعه قرار میدهیم این وجه تشبیه کاملاً غیر منطقی و دور از عدالت مینماید.

«رنسانس» ادبیات و هنرهای پلاستیک، از محافل و انجمن‌هایی ریشه گرفته است که مدعی و متظاهر به هنر دوستی و فضل بودند. اینان یکنوع «مد» تازه ای را رواج داده اند که عبارت بود از تقلید گذشتگان و برگشت بدوره های باستانی یونان و روم. این امر در حقیقت سببری قهرمانی بوده است و نه «دستاویز»... رهبران و کارگردانان «رنسانس» خواسته اند اصول و مقررات هنری یونان و روم را در مورد هنر معاصر خود که با آن هیچ وجه سازگار نبود کور کورانه بکار بیاورند. بدین ترتیب جز بهضامین و داستانهای یونانی توجیهی نمیشد و حتی اوزان عروضی یونانی را اساس وزنی شعر فرانسه قرار میدادند! نهضت «رنسانس» یک چند وضع درهم و مغشوشی را بوجود آورد که در ادبیات و فلسفه و الهیات بصورت تمایلاتی متناقض و نامربوط جلوه گر میشود. ولی آنچه بخصوص جای تعجب است اینکه این نهضت نتوانست دوام یابد و افکار و فلسفه -

هائسی که برخی از داستانهای اساطیری یونان سرچشمه می گرفتند بعضی از اصول «کاتولیسیم» ملهم بودند و برخی به نهضت «رنورم» پرتستان ها منسوب میشدند، دست بدست هم داده باب دوره فکری و هنری جدیدی را گشودند. موسیقی در این میان نتوانست جایی برای خود باز نماید و حتی بر توانگری خود بیافزاید؛ نهضت «برگشت



به هنر باستانی یونان « موسیقی دانان را برانگیخت که از حدود سن موسیقی مذهبی بیرون آیند . موسیقی «پولیفونیک» که زاده مراجع مذهبی و کلیسایی بود دامنه نفوذ اصول و مقررات خود را بسوی غیرمذهبی نیز گشاده بود . «ژوسکن ده پره» در ترانه های غیرمذهبی خود همان سبک و رویه را بکار می بست که در آثار موسیقی مذهبی خود . صبح نقاد و کنجکاو آهنگسازان رنسانس، آثار او را داشت که انواع مذهبی و غیرمذهبی را در موسیقی ازم جدا سازند . البته در آغاز کار سبک موسیقی غیرمذهبی همان سبک «پولیفونیک» بود ولی همان «پولیفونی» آزادتر ، قابل انعطاف تر شد ، برجسته و جوش و زنی و ضربی آن افزوده گردید و بدین ترتیب موسیقی غیرمذهبی توانست به روح و مفهوم متون و اشعاری که همراهی مینمود نزدیکتر گردد . ترانه های غیرمذهبی «رنسانس» (Chansons de la Renaissance) که از عالیترین و ظریفترین نمونه های موسیقی گذشته است و سرشار از روح و طبع فرانسوی است ، بارزترین مؤید این ادعا میتواند بود .

بهره دیگری که موسیقی از نهضت «رنسانس» برگرفت این بود که آزمایشها و مطالعات مربوط باوزان شعری و تقلید از عروض یونان باستان ، آهنگسازان را متوجه این نکته کرد که بر رویهم قرار دادن چندین «ملودی» مختلف بسا اوزان و سبکها و مضامین و کلام مختلف کاری خطا و بیهوده است زیرا این اختلاط اشعار و کلام آنها را نامفهوم میساخت . از طرف دیگر تمییز از «اصول عروضی باستانی» آهنگسازان و شاعران را مجبور ساخت که وزنیهای «ملودی» هائی را که در عین حال بگوش میرسند متحدالشکل سازند تا «آکسان»ها بجای تقاطع باهم توافق نمایند . همین کار موجب شد که متن کلام روشن تر بگوش برسد و از طرف دیگری از بخشهای «پولیفونی» برتری و اهمیت بیشتری نسبت به سایر «ملودی»های «کنتر یون» بدست آورد و در حقیقت بخشهای دیگر بصورت همراه و پشتیبان بخش اصلی درآمدند این تحول در جهت «ملودی همراهی شده» (Mélodie Accompagnée) پیش رفت و سبکهای دیگری را بوجود آورد که بوقع خود مورد بحث قرار خواهد گرفت . آنچه در این میان باید در نظر داشت اینست که هیچکدام از کشفیات و پیشرفت های مزبور منظور موسسان و رهبران «رنسانس» نبود و نهضت «رنسانس» فقط موجب برانگیختن موسیقی دانان شد باینکه بازمایش هائی پردازند که بهرحال از لحاظ توانگری موسیقی بر حاصل بود ولی این حاصل باهدف و منظور و شعارهای نهضت «رنسانس» چندان ارتباطی نداشت .

کشوری که پیش از همه تحت تأثیر «رنسانس» رفت ایتالیا بود و بخصوص مهارت نقاشان و حجاجان ایتالیائی در این دوره چنان شاهکارهای بزرگی ایجاد نمود که قدرت و غنای سبک آنها دنیائی را تحت تأثیر گرفت . در مورد موسیقی نیز موسیقی دوره رنسانس، از سنن ملی پر مایه آن کشور که پیوسته شیفته نغمه های دل انگیز «ملودی»های لطیف میباشد قدرت استقامتی گرفت که آنرا در برابر اقدامات ریاضی دانان و متخصصان صرف و نحو آن دوره که مدعی اصلاح موسیقی بودند یاری

پایداری داد. ایتالیا پیوسته بیک نغمه لطیف و بر حرارت بیش از هنر نمایهای فنی «کنترپوان» علاقه ورزیده اند از همین رو بود که همه انواع آهنگسازی که در کشور های دیگر بر اثر «آکادمیسم» و سخن سنجی های موسیقی «پولیونیک» کند و تقیل بود، در آب و هوای فرح بخش و بر صفای و نیز وفلورانس و نابل صفا و شکفتگی و سبکی تازه ای یافت. استتیک «رنسانس» موسیقی بسیاری از عوامل آزادی بخش خود را مدیون آسمان صاف ایتالیا و خلق و خوی محبت آمیز و بر حرارت مردم آن سامان است. معمولاً ایتالیا بیهارا مردمی سبکسر و حتی اندکی لاپالی می شمارند، این طرز قضاوت چندان صحیح نیست.



نباید فراموش کرد که ایتالیا بیها پیوسته روح و فکر مذهبی خود را شدیداً حفظ کرده اند. در دوره ای که موسیقی غیر مذهبی سرعت توسعه می یافت، در ایتالیا برد که روز بروز بر اهمیت و دامنه موسیقی مذهبی افزوده می گشت. در همین کشور بود که جمعیت و انجمن مذهبی «اوراتوار» (Oratoire) تأسیس یافت که

موجب بوجود آمدن «فورم» مشهور به «اوراتوریو» گردید. «پالسترینا»ی مشهور نیز در همان کشور بود که توفیق یافت آنچه آنچنان آثار بی نظیر موسیقی مذهبی بدست دهد. مهم ترین آهنگسازان این دوره در فرانسه عبارتند از «ژانکن» (Janequin) «کلود لوزن» (Cl. le Jeune) «کوستلی» (Costeley) و «رولان دولاسوس» (R. de Lassus) که کتجنیه ای از شاهکارهای بی همتا از خود بیاد کار گذارده اند.

یکی از خصوصیات ترانه -

ها و قطعات موسیقی این دوره فرانسه، مضامین آنهاست که غالباً سرشار از داستانهاست مربوط به با اختلافات خانوادگی و بد رفتاری شوهران... این نوع نکامیاب که در بسیاری از ترانه های آن دوره پروراند شده است ظاهراً خریدار و علاقه مند بسیار داشته است...

از ژانکن - آثاری در



دهت هست از قبیل « نبرد مارپنجان » و « آواز برندگان » که نخستین نمونه‌های «رنالسم» در موسیقی و موسیقی تصویری و توصیفی میباشد . جنبهٔ توصیفی بسیار برجسته آثار او بفرآوانی مورد تقلید قرار گرفته است و ویرا حفاً پیشقدم و موجد « منظومه سنفیک » شمرده .

با توجه بدانچه گذشت ، می بینیم که دوره «رنسانس» با همه شد و تقبضها و سخن بردازیهای خالی از منطق خود ، دوره و مکتبی پرثمر و بارور بوده است بخصوص اگر بدانچه گفتیم این مطلب را هم بیافزاییم که قرن شانزدهم شاهد ترقیات و تکامل صنایع ساختن آلات موسیقی از قبیل «ارگ»، سازهای «کلاویه» ای آلمانی و انواع کلاوسن و ویلن بوده ، اذعان باید کرد که قرن شانزدهم و «رنسانس» موسیقی ، میراث قابل ملاحظه ای برای فزون بعد از خود بیادگار گذاشته است ...

ترجمه و انتباس : ك . هورمزد

در شماره آینده : پیدایش نثر شنائی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی